

مروری بر مجموعه شعر «دیگر» سروده علی داوودی

من رها



قالب، سبک و موضوعی نیست که علی داوودی تجربه‌اش نکرده باشد. از غزل گرفته تا نیمایی، از عاشقانه تا آیینی، از مثنوی بلند تا طرح‌های کوتاه حتی دو سطری و.... مجموعه «دیگر» بازگشت داوودی به غزل است آن هم پس از تجربه خوب و موفق کتاب «گاهی حواست نیست» که در قالب نیمایی سروده بود. داوودی در قالب نیمایی و سپید بسیار توانمند نشان داده است، گرچه بیشتر محتوا گریست و به نظر می‌رسد زبان رها و چموش نیمایی و سپید هنوز در دستانش کاملاً محکم و مهار نیست، اما در قالب‌های کلاسیک

احسان نوکنندی

منتقد

پخته و ورزیده نشان می‌دهد.

دوست دارم صحبت‌م را در مورد کتاب «دیگر» به دو بخش تقسیم کنم. در بخش اول کمی از محتوا خواهم گفت و در بخش دوم به زبان اشعار خواهم پرداخت تا به این گونه کامل تر و منسجم تر سخن گفته باشم. در بحث محتوایی ما با کتاب یکدستی مواجه نیستیم. شاعر خود کتاب را به دو بخش آزاد با ۲۹ غزل و آیینی با شش غزل تقسیم کرده است، اما من می‌توانم بخش آزاد را هم از نظر محتوایی به دو دسته تقسیم کنم. دسته اول اشعار عاشقانه که تراکم بیشترشان در چهار پنج غزل ابتدایی است و دسته دوم که بدنه اصلی این کتاب را تشکیل می‌دهند، درونمایه فلسفی دارند که کمی می‌خواهم درباره آنها بنویسم.

بدنه اصلی کتاب «دیگر» را غزل‌هایی تشکیل می‌دهند که برعکس غزل‌های عاشقانه که «تو» (به معنای همان معشوق) در آن محوریت دارد، بر محور «من» قرار گرفته است. این «من» دارای ویژگی‌های خاصی است. «من» در اکثر غزل‌های کتاب «دیگر» یک من سرگشته و به قول فلاسفه از خود بیگانه است؛ این کیست این دلخسته پشمینه پوش امشب انگار ابری در نگاه ماه پنهان است این کیست سرگردان خود این پیر بی فانوس گم گشته در خود باز هم دنبال انسان است (ص ۱۹) کسی که در این جهان خود را بیگانه و غریب دیده و خویشتن را درگیر سؤالات مهم و اساسی می‌یابد. سؤالاتی که بنیان و پایه فلسفه را تشکیل می‌دهند. نه شیطانم نه رحمانم، انا الحقم، نمی‌دانم سرایمان و کفرم نیست من دار خودم هستم (۲۵) یا:

من کی‌ام؟ من چی‌ام؟ نمی‌دانم

من که در کار خلق حیرانم (۲۶)

که اصلا بی شباهت به غزل مولانا جلال الدین نیست که می‌گوید:

از کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود؟

به کجا می‌روم آخر نهمایی وطنم

مانده‌ام سخت عجب کز چه سبب ساخت مرا

یا چه بوده است مراد وی ازین ساختنم

«من» در این کتاب انسان روحانی رها شده در جهان ماده

است. انسانی که راه خویش را گم کرده و در میان حکمرانی مطلق تاریکی و سیاهی نوری و روزنه‌ای به خورشید نمی‌یابد. با این حال اگر چه بر بی‌ارزشی جهان اطرافش مطمئن است اما خود را ارزشمند و از نوع و جنس دیگری می‌یابد که او را تا حد یک پیامبر بالا می‌برد و اوچ می‌دهد، گرچه همچنان در تردید و سؤال غوطه‌ور است. پیامبری که بدون وحی در جهان رها شده است:

نه کتابی نه از خدا خبری

من رسولی بدون ایمانم (۲۷)

گرچه داوودی تلاش نمی‌کند در اشعارش پاسخی مشخص برای چگونه زیستن و چگونه رها شدن از بند این گونه تردیدها و تشویش‌ها ارائه کند که البته رسالت یک شاعر هم شاید این نباشد، با این حال پاسخ را در «خود» و در «وجود» خود یا به قول فلاسفه در اگزیزستانس کنکاش می‌کند و راه کشف راز تمام هستی حتی خداوند را گویی در کشف راز وجودی خود می‌بیند؛ من اگر گم گشته کنعانی خود نیستم

بوی یوسف پس چرا می‌آید از پیراهنم (۳۵)

مایلم صحبت‌م را در باب محتوایی این کتاب با جمله‌ای از کنفسیوس، فیلسوف چینی به پایان ببرم: آنچه انسان برتر می‌جوید در خود اوست و آنچه انسان پست می‌جوید در دیگران است.

اما کمی هم در باب زبان سخن بگوییم. علی داوودی شاعر پخته، با تجربه و به قولی دود چراغ خورده‌ای است و لذا بر زبان

و فن شعر نیز مسلط است و این مسأله را در آثارش به خوبی به رخ می‌کشد. نمونه خویش غزلی است که داوودی آن را به روح قیصر امین پور تقدیم کرده است. غزلی که با وزن دوری و البته تازه شما را غافلگیر می‌کند:

مرد خسته بود، مرگ خسته ترا و درد رفته تانفس بیاورد (۳۶)
غزلی که در وزن «فاعلات فاعلات فاعلات فاعلات فاعلات فاعلات» سروده شده است.

داوودی گرچه به ارائه‌ها نیز مسلط نشان می‌دهد و از آن به وفور بهره می‌برد، اما گاهی به نظر می‌رسد این توجه به ارائه‌ها و لفاظی‌ها باعث غفلت شاعر از بعد معنا در آثارش شده است. شاید بتوان این گونه گفت که داوودی گاهی معنا را در ابیاتش فدای لفظ می‌کند:

آن که با پرواز و آواز و قفس نسبت نداشت

آسمانم داد تا شاید گرفتارم کند (۱۲)

در بیت فوق گرچه پرواز و آواز و قفس و آسمان مراعات نظیر دلچسبی را فراهم کرده است و البته واج آرای «الف» و «ز» را نیز نمی‌توان در مصرع اول نادیده گرفت، اما وقتی در معنای این بیت عمیق می‌شویم، حس می‌کنیم چندان چارچوب مند و مستحکم نیست. مثلاً کارکرد آواز در بیت بالا چه می‌تواند باشد؟ یا مثلاً این بیت از همان غزل:

او نه ابراهیم عاشق او نه چاقوی رحیم

دل برید از من ولی می‌خواست پروارم کند (۱۲)

یا:

مانند آدم برفی دور از تب عشقم

هر چند در آغوش تابستان دلم تنگ است (۳۹)

لذا در برخی از ابیات کتاب «دیگر» گرچه مخاطب در خوانش اول به واسطه به کار گرفتن ارائه‌ها به راحتی مجذوب اثر می‌شود، اما با کمی عمیق شدن در شعر درخواهد یافت که تعدادی از این ابیات چندان معنای واضح و روشنی را منتقل نمی‌کنند و از این باب می‌توان گفت دارای ضعفند.

نکته دیگر این که داوودی بعضاً فرمت‌های استاندارد زبان را می‌شکند و عبارت‌ها و جمله‌ها را آن طور که ما در زبان رایج استفاده می‌کنیم گاهی به علت وزن، به گونه‌ای دیگر به کار می‌برد که از شاعر پخته‌ای چون داوودی چندان قابل قبول نیست. مثلاً در مصرع زیر باید گفته می‌شد یک سال پیرترم.

اما این گونه غریب بیان شده است:

وقتی که با هر عید یک سال دگر پیرم (۴۴)

یا مثلاً در زبان فارسی رایج، «با کسی دست دادن» به کار می‌رود اما مصرع زیر را ببینید:

پس به هر ابلیس آدم‌رو که دیدم دست دادم (۴۸)

که در آن به علت وزن به جای «با»، «به» آمده است.

آخرین نکته‌ام اشاره به برخی ابیاتی است که در آن واژه‌هایی به نظر فقط به خاطر پر نمودن وزن به کار رفته‌اند گرچه در کتاب به تعداد انگشتان یک دست هم نمی‌رسند، اما قابل اعتنا نیست.

به عنوان نمونه «این» در مصرع زیر:

سوختم در این گلستان ای خدا خاکسترم کن (۴۹)

یا «آری» در مصرع:

من سیب سرخم بالبت شیرین و تلخ، آری (۴۵)

یا «آه» در این بیت:

آه! معلوم نشد آینه‌دار کیستم

محو در خویشم که آیا بشکنم یا نشکنم (۳۵)

در مجموع کتاب «دیگر» را با تمام نکات مثبت و منفی‌اش می‌توان اثر موفق‌تری دانست که داوودی را همچنان در زمره شاعران توانمند عرصه کلاسیک نگه می‌دارد. شعر داوودی شعری آبدیده، خوش فرم و دارای اندیشه است که جز این هم از شاعری چون او مورد انتظار نیست. به عنوان برادر کوچک‌تر برای این شاعر خوش اخلاق و دوست داشتنی بهترین آرزوها را در دل دارم. ☐



«من» در این کتاب
انسان روحانی رها شده
در جهان ماده است.
انسانی که راه خویش
را گم کرده و در میان
حکمرانی مطلق
تاریکی و سیاهی نوری
و روزنه‌ای به خورشید
نمی‌یابد. با این حال
اگرچه بر بی‌ارزشی
جهان اطرافش
مطمئن است اما خود
را ارزشمند و از نوع و
جنس دیگری می‌یابد